

نامه رفیق مجاهد مجتبی طالقانی به پدرش، مبارز راستین

آیت‌الله سید محمود طالقانی

موضوع

این نامه را از این رو که حاوی برخی مطالب توضیحی است که میتواند گوشه‌هایی از تحول عظیم ایدئولوژیک سازمان را منعکس نماید در سطح عموم منتشر میکنیم . بدیهی است آنچه در این نامه آمده است استنباطات خود رفیق از کار درون تشکیلاتی - از مبارزه ایدئولوژیک و از تحولات ایدئولوژیک سازمان است و طبعاً تنها میتواند بعین‌آموزش و پراتیک سازمانی این رفیق منعکس کنند. نقطه نظرات و تحولات سازمان باشد. بنا بر این نقطه نظرات مطروحه در این نامه را باید بعنوان استنباط و برخورد یکی از اعضاء سازمان - کمالته خود ملهم از مجموع جریان آموزشی درون تشکیلاتی است - با تحولات و نقطه نظرات سازمان دانست .

سازمان مجاهدین خلق ایران

اردیبهشت ماه ۵۵

نگرانی و اضطراباتی میشدیم اما بعد اوقتی مشاهده کردم که صد هار فیک دیگر با عزمی راسختر از پیش بشکافتن راه خلق و روشن کردن آن پرداخته اند و وقتی بدست آورد های شورانگیز و غیر قابل تصویری که در این مدت جنبش مسلحانه و خصوصاً سازمان ما به آن دست یافته نظر میاند ا ختم اطمینان پیدا می کردم که در حقیقت آن تلفات و ضربه ها در مقابل این نتایج گران بها اصلاً قابل قیاس نبود هاند .

افق جامعه ما نوبد پیروزیهای وسیع و چشمگیری را نشان میدهد . پس بایست از برخورد های احساسی پرهیز کرده و هیچ وا همهای به دل راه نداد زیرا بالاخره آینده از آن خلقها و پیروزی از آن توده هاست .

پدر ! در پایان این نامه آرزو میکنم که همچون تو استوار در مقابل دشمنان خلقها تا آخرین نفس بایستم و همواره مقاومت تورا سرمشق خود قرار دهم .
 ن امید انم این نامه چه موقع بدست میرسد و اصلاح میرسد یا نه بهر صورت در صورت امکان باز هم برایت نامه خواهم فرستاد .

فرزند تو مجتبی

۱۲۹ اسفند سالگرد ملی شدن نفت

مسائل فکری و عملی روز جنبش و چسبیدن و اعتماد به تمام آن وسائل و ابزاری که مستقیماً در خدمت این هدف قرار دارد متمرکز شده است .

از چندی قبل مترصد بودم نامه‌ای برای شما بنویسم ولی بدلائلی خصوصاً بواسطه گرفتارهای زیادی که دارم این کار عملی نشد تا اینکه چنین فرصتی بدست آمد بواسطه تحولات جدیدی که در اوضاع جنبش پیش آمده ضرورت نوشتن چنین نامه‌ای را بیشتر تأکید مینمود .

جریاناتی که در سازمان پیش آمد یعنی تحولات ایدئولوژیک ما با زتاب وسیعی در جامعه داشته که حتماً شما هم در جریان آن بود هاید . شاید این خبر برای شما غیر مترقبه و تعجب آور بوده و احتمالاً برای شما سئوالات و ابهاماتی بوجود آورده باشد در این نامه سعی میکنم تا آنجا که میتوانم و شرایط اجازه میدهد بعضی از این ابهامات را روشن کنم . در گذشته من و شما مدت زیادی از نزدیک با هم برخورد داشته و در نتیجه تاحدی به نقطه نظرهای آن زمان یکدیگر آشنائی داریم ، لذا برای اینکه وضع خودم و مسیری را که طی کرده‌ام روشن کنم ، لازمست اشاره‌ای به گذشته کرده و بدین ترتیب مراحل مختلف این حرکت را بطور مختصر مطرح کنم . البته قصد من در اینجا تحلیل این جریانات نیست بلکه به صورت کلی نشان دادن جهت و مسیر این حرکت در من بوده است . بدیهی است که ما مردمان میخواستیم مبارزه کنیم و هر کدام در رابطه با موضع و بینشی که نسبت به جامعه و جهان و مبارزه داشتیم سعی میکردیم از تمام وسائل و امکاناتی که در خدمت این مبارزه بوده و ما را به هدف میرساند استفاده کنیم .

از موقعی که در خانواده خود را شناختم به علت تهاجم همه جانبه رژیم علیه ما ، خود به خود رژیم را دشمن اصلی و خونی خود میدیدم و از همان زمان مبارزه را در اشکال مختلف آن شروع کردم . ابتدا این مبارزه به علت اینکه در محیطی مذهبی مثل مدرسه ، علوی قرار داشتیم در قالب مذهب انجام میشد . یعنی در آن زمان من حقیقتاً "باین مذهب مبارز" ، مذهبی که قیامهای تودهای متعددی تحت لوای آن صورت گرفته بود ، مذهبی که با ملحدین و انقلابیونی چون محمد ، علی و حسین بن علی مشخص میشد شدیداً معتقد

ریای آنها برایش آشکار میشود . در اینجا لازمست جریانی را برای شما شرح بدهم . یکبار من بایکی از همین آقایان قبل از تحول ایدئولوژیک تماس گرفتم . این شخص وقتی در مقابل این سؤال من که " شما تا کون چه کاری برای جنبش کرد هاید ؟ قرار گرفت برای آنکه چهره ، دورو و مزورانه و ماهیت اپورتونیستی خود شرا بیوشاند و ثابت کند که حامی جنبش است شروع کرد بزار زار گریه کردن تا با این اشکهای عملی خود شرا توجیه کند ! (بعداً در مورد امثال این آقایان توضیحات بیشتری خواهم داد) اینها خود میدانند که در جنبش برای آنها جای نموده ، اینها کسانی هستند که با خون رفقای شهید مجاهد ما دکان باز کرده بودند و حالا چون دکانشان تخته شده دست بتلاش مذبحخانه زده اند . اینان برای اینکه کاملاً ما بیت ضد مردمی خود را نشان دهند دست به شایعه پراکی و دروغپردازی زده اند و خواسته اند حتی از موقعیت شما بفرج خود سوء استفاده کنند و از آب گل آلود ماهی بگیرند که مسلماً تا بحال در جریان اعمالشان بوده اید .

مسلماً این نواهای محضرانه ناشی از به خطر افتادن منافع آنان است ولی بعلمت ماهیت فرصت طلبانه شان دیریا زود خفه خواهند شد ولی فقط در این بین ممکن است از همان یک عده آدمهای ساده و خوش باور را آشفته کنند و آنها را به انحراف بکشانند .

در میان این نواهای جورا جور و دشمنانه وقتی شنیدم که شما چنان جوابی بیکی از همینها داده اید واقعاً خوشحال شدم و اطمینان پیدا کردم که صداقت در برخورد با حقایق چیزی فراتر از احساسات زود گذر و حتی شوکه مانند میباشد منتهی این صداقت نباید تنها یک برخورد زود گذر و آمیخته با عاطفه هائی از نوع دیگر باشد . باید پیگیر بود و برای رسیدن به حقیقت از همه چیز مایه گذاشت و چارچوبهای محدود را شکسته و بدون غرض و پیشداوری در زندگی مردم شرکت بیشتری نموده و متناسب با آن با سعی در پیدا کردن بینش علمی بدن در نظر گرفتن مصالح کوتاه مدت مان حقایق را که به آن رسیده ایم بیان مردم ببریم . تنها چنین برخوردی را میتوان یک برخورد واقعا صادقانه نامید و بس .

مسئلهای که در اینجا لازمست خصوصاً با شما مطرح کنم در رابطه با مذهبیهای

آن خوف و هراسی که از تمام جهات نسبت به مارکسیسم به من تلقین شده بود نه تنها از بین رفت بلکه حتی به سمت آن گرایشاتی نیز پیدا کردم. در این شرایط آغاز جنبش مسلحانه و ظهور سازمان باعث بوجود آمدن نقطه عطفی در جریان فکری افرادی مانند من میشد. پیدایش سازمان با آن ایدئولوژی خاص، طبیعتاً مراسوی خود میکشاند زیرا این ایدئولوژی هم قسمتهائی از مارکسیسم و هم مذهب انقلابی را تماماً ترویج میکرد و این کاملاً برای من ایدئال بود. لذا این ایدئولوژی بلافاصله برای من بصورت اصلی قبول شده درآمد. مخصوصاً وقتی میدیدم که انقلابیونی با عمل انقلابی خود صداقت و پایبندی نشان رابه این اصول ثابت کرده اند و درین حال توانستند این تناقض را بصورتی حل کنند بر موضع خودم استوارتر شده و اطمینان بیشتری پیدا میکردم و لذا اگر تناقض و تضادی هم میدیدم که برایم لاینحل بود آنرا به گردن کم اطلاعی خودم از مارکسیسم و اسلام میبندیدم و در نتیجه از کنار آنها خیلی با احتیاط رد میشدم. بطور مثال نظرات من در آن موقع راجع به اسلام و مارکسیسم این بود که مثلاً جامعه توحیدی بی طبقه (تا آنجا که حافظام قد میدعد این اصطلاح اولین بار در دیدادگاههای رژیم از طرف رفقای قهرمان مجاهدان عنوان شد) تعمیم همان جامعه کمونیستی است و یا اگر قبول دارم مذهب روناست پس هرگاه زیر بنا تغییر یابد این رونا هم تغییر خواهد کرد حال اگر اسلام در خدمت آن زیربنای جدید بود خوب نه تنها به حیات خود ادامه میدهد بلکه ارتقاء نیز پیدا میکند. (من معتقد بودم که اسلام با داشتن عناصر مبارزه جو علیه استثمارگران و حمایتش از حکومت مستضعفین خود بخود در خدمت آن قرار خواهد گرفت) و اگر در خدمت آن نبود و یا حتی موانعی بر سر راه آن ایجاد میکرد خود بخود از بین خواهد رفت. البته این قیاس استدلالها بیشتر در مقابل مارکسیستهای بود که خطشان را مشخص میکردند و...

اینها بطور کلی برخورد "نسیخ بسوزه نه کباب" من با این دو جریان بود به این ترتیب بقول محروف سرخ گمشده بدست آمد زیرا در آن موقعیت این مخلوط دو گانه در رابطه با ایدئولوژی های متداولی که در محیطی که من قرار داشتم جریان داشت تنها ایدئولوژی ای بود که میتوانست گرایشات و خواستهها و مبارزه آن روز مرا توجیه کند. بنابراین

هند شما را نیز دنبال خود بکشند و با حد اقل خنثی سازند؛ این مقاومت و واقعا شورانگیز است. نمیخواهم زیاد تعریف و تمجید کنم ولی باید بگویم که تا بحال خیلی کار کرد ماید و واقعا نشناختن دادید که فرزند کوه نشینان زحمتکش روستائید نه فرزند رخاله های تازه بدوران رسیده.
 آیا حقیقتاً فکر کرد ماید که چرا و چه عواملی علت اصلی پابرجائی و مقاومت شما بوده است ولی بقیه اینطور خنثی و یا حتی جذب شده اند؟ بنظر من این تنها کشش توده های شما بوده است، کششی که شما را به کلبه های محقر روستائیان طالقان، لواسان، زابل بافت و . . . میراند و شما را امید است تا با عبور از موانع متعدد دوباره با توده های مردم از نزدیک در تماس قرار گیرید. چقدر بجای بود این جمله، شما که بعد از بازگشت از بافت گفتید که "رژم با این کار خود یک توفیق جبری برای تماس مستقیم و نزدیک من با روستائیان فقیر و مردم واقعی و زحمتکش فراهم کرد". همین نیرو بود که باعث شد خود را همگام با پیشروترین حرکت زمان به پیش رانید و متقابلاً بتوانید پایگاه توده های خود را حفظ و تقویت نمائید و همواره تنها این نیرو بوده که قهرمانانی چون کامیلو تورز و اسقف کابوچی را وارد صفوف اول نبرد های آزاد بیخشن نموده است. اگر غیر از این بود بر شما هم همان میرفت که بر دیگران رفت. . . . ولی در اینجا سئوالی مطرح است با وجود این زمینها چرا توده های نتوانستند و یا نمیتوانند بحرکت رشد یابنده خود در جهت درک هر چه بیشتر منافع توده ها، ادامه دهند؟ جواب روشن است. برای درک چنین مسائلی جهت گیری هر چه بیشتر توده های، شرکت در عمل انقلابی (عمل انقلابی به معنای وسیع آن) و تشدید و گسترش آن و بردن از هرگونه وابستگی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. بردن از وابستگی های طبقاتی که نتیجه مبارزه مستمر در جهت منافع توده ها میباشند در مسیر خود تغییراتی را در تمام شئون فرد و گروه و سازمان بوجود میآورد که بسیاری از مطالب ظاهراً واقعی که یکروز در نظرش منطقی و کاملاً درست جلوه میکرد، دیگر غیر منطقی و یا ناقص جلوه میکنند. در طول رشد این مبارزه است که فرد یا سازمان مجبور میشوند بسیاری از قالبهای تنگ ایدئولوژی زوال یابنده را شکسته و از دیدگاه وسیعتری بجهان نگاه کنند. آیدگاهی که بدون آن بسیاری از حرکات و جریانات در نظر انسان غیر منطقی و

بیشتر در این ایدئولوژی وارد میکرد. ولی چون در من هنوز زمینه لازم برای از بین رفتن این موانع آماده نشده بود یعنی هنوز ریشه‌های وابستگی‌های طبقاتی از بین نرفته بود با وجود این تعدیلات قسمت عمده‌ای از افکار و ایدئولوژی‌های طبقات متوسط را حفظ میکردم. بطور مثال حتی بعد از این تعدیلات نیز تصویری که من از زندگی چریکی داشتم تصویری ذهنی و غیر واقعی بود. من فکر میکردم که چریکها دارای نیروی فوق انسانی هستند. آنها گروهی برگزیده هستند که این خصلتها را نشان است، تنها بعد ها بود که متوجه شدم این تصور ناشی از همان فردگرایی خرد بورژوازی است که همه تحولات و تغییرات را از رجه نقش فرد میبیند. این پینش قهرمان پرستانه باعث شده بود که حتی عده‌ای از ستایندگان با استفاده از همین بهانه، بی عملی خود را توجیه کرده و خیلی ساده می‌گفتند: "اینکار تنها از عهد قهرمانان ساخته است و ما هم قهرمان نیستیم." با این مقدمات بود که سازمان پیوستم دیگر محیط تغییر کرده و قسمتی از وابستگیها خود بخود بریده شده بود و برخورد صادقانه ایجاد میکرد، که تمام نیروها برای حل مسائل جنبش و همچنین حل نقائص ایدئولوژیک برای اینکه قادر باشیم به آن هدف برسیم بسیج شود. لذا دیگر جایی برای مسامحه کاری و زیرسبیلی در کردن نبود. در گذشته به علت پائین بودن سطح عمل، این قبیل گذشتن از تناقضات و زیرسبیلی در کردن نهان نمیتوانست تناقضات موجود در آن تفکرو ایدئولوژی را نمایان سازد. بنا بر این در چنان سطحی از عمل این تناقضات مسی-توانستند تا ما دامیکه پراتیک بسط و وسیعتری نرسیده بزندگی مسالمت آمیز خود ادامه دهند ولی اکنون دیگر پراتیک بسط و وسیعتری رسیده بود. در سازمان بدون حل این تناقضات و ابهامات دیگر نمیشد هیچ قدم صحیح و سالمی در جهت حل مسائل جنبش برداشت و در نتیجه دیگر نه برخورد غیر مسئولانه و گل و گشاد مجاز بود و نه آن تفکری که اینگونه برخورد ها را توجیه مینمود. هنگام ورود من بسازمان جریان مبارزه ایدئولوژیک سراسری در داخل سازمان شروع شده و در حال توسعه بود. این جریان مبارزه ایدئولوژیک برعکس شایعات فرصت طلبان، مبارزه‌ای بین مارکسیستها و مذهبیها نبود بلکه این ناشی از جهت گیری صحیحی بود که سازمان بسوی منافع زحمتکشترین طبقات خلق نموده و در نتیجه میخواست

میکردیم اگر اقدار و طبقات مختلف مردم دست مبارزه میزنند به واسطه صرفاً اعتقاد ایشان یا ارادتی که نسبت به پیشوایان مذهبی یعنی انقلابیون عدل اسلام، محمد، علی و حسین دارند مبارزه کشیده میشوند. شاید بگویند نه چنین اعتقادی نبوده و حتی مثالهای زیادی از آثار مجاهدین بیآوری که این مسئله را ظاهراً نقض کنند ولی باید بگویم که حرف شما هم درست است و هم نادرست. درست از این جهت که ما نمیتوانستیم این واقعیات را منکر شویم که مبارزه همواره در طول تاریخ بردوش زحمتکشان پیشرفته است. علی بن ابیطالب در نامه اش به مالک اشتر توصیه میکند که:

"مالک بر طبقات زحمتکش اجتماع تکیه کن که طبقات بالا قابل اتکا نیستند و . . ."

این را قبول داشتیم و حتی تلاشهای زیادی میکردیم که بر طبقات زحمتکش تکیه کنیم، اما اتکا، بتوده های زحمتکش و مبارزه در جهت منافع آنها بدون مسلح شدن ————— مان ایدئولوژی ای که منافع آنان را تبیین کند امکان پذیر نیست هر چند که مآدمهای خوشنیت و خیر خواهی هم باشیم، هر چند که شعار حمایت از توده ها را هم بدیم و دلمان برای توده ها بسوزد و اشکمان خالصانه جاری شود بالاخره عمل اجتماعی ما، زندگی سیاسی ما، در راستای آن ایدئولوژی که توجیه کنند، منافع طبقاتی ماست سیر خواهد نمود.

مثالهای روشنی وجود دارد که خود شما هم آنها را میشناسید. سرنوشت سوسیالیسم ناصری و سوسیالیسم ملی الجزایری و یا نزدیکتر که بیائیم انجام کار مصلحین وطنی را میتوانیم ببینید. اینها همگی در شمار طرفدار منافع توده ها بودند. ۰۰۰۰ علاوه بر اینها شما بطور ملموس در زندگی روزمرهتان ببینید که فلان آیت اللهی که منافعش با سوز و آزاری حاکم گره خورده جهاد را موکول به حضور "حضرت" میکند ولی فلان روحانی زحمتکش از جهاد مبارزه علیه امپریالیسم و دیکتاتوری را استنباط میکند در حالیکه هر دو ظاهرأ رو بسوی يك قبله می ایستند و هر دو دم از عدالت و ناس میزنند.

بنابراین مسئله اصلی، حل مشکلات جنبش و از بین بردن موانعی است که در مقابل آن قرار دارد و این چیز است که تنها با برخورد صادقانه با جهان و قوانین تحول جامعه و تاریخ . . . بدست میآید یعنی همان چیزی که مارکسیسم کشف کرده است و الا . . .